

میوه فروشی

(عصر شبه سایر اعضای خانواده دور تختخواب آقای بشیر نشسته اند و درباره موضوعات مختلف حرف می زنند)

خانم بشیر : (رو به شوهرش) راستی یادتان هست فردا ظهیر جان و خانش با بچه ها از کویته می آیند.

آقای بشیر : چرا یادم نباشد؟ از روزی که شنیده ام، روز شماری می کنم.

طاهر : پدر جان! در صورتیکه حالتان خوب نیست، این وظیفه من است که تمام کارهای تان را خودم انجام بدهم.

آقای بشیر : آفرین پسرم. من از شما همین انتظار را دارم. پروین را هم همراه خود ببرید و برایش یک جفت گفش نو بخرید.

طاهر : چشم پدر جان! مطمئن باشید.

پروین : برادر جان! من آماده هستم.

طاهر : خیلی خوب! بفرمانید برویم.

(بعد از چند دقیقه خانم بشیر و بچه ها به خیابان قائد اعظم می رسند)

خانم بشیر : (رو به راننده) شما ماشین را رو به روی شیزان پارک کنید.
راننده : چشم خانم.

(خانم بشیر و طاهر و پروین به یک میوه فروشی می روند)

میوه فروش : بفرمانید خانم! چه فرمایشی دارید؟

خانم بشیر: می خواستم میوه بخرم. چه میوه هایی دارید؟

میوه فروش: خانم! انگور، سیب، انار، موز، هلو و پرتقال تمام میوه های
فصل را دارم.

خانم بشیر: آقا! این سیب کیلویی چند می فروشید؟

میوه فروش: کیلویی سی و دور روپیه

خانم بشیر: کیلویی سی و دور روپیه؟ خیلی گران است. اگر کیلویی بیست و چهار
روپیه حساب کنید، دو کیلو می خرم.

میوه فروش: چون شما مشتری قدیمی هستید از شما کیلویی بیست و هشت روپیه
می گیرم. ازین کمتر نمی شود.

خانم بشیر: انبه را چطور حساب می کند؟

میوه فروش: چندین نوع انبه دارم. جنس اعلای انبه را کیلویی بیست و چهار روپیه
می فروشم ولی برای شما کیلویی بیست روپیه حساب می کنم. بفرمانید
چقدر بکشم؟

خانم بشیر: آقا خیلی گران می فروشید!

میوه فروش: خانم چه کار کنم. همه چیز گران شده است.

خانم بشیر: لطفاً کیلویی هیجده روپیه حساب کنید. دو کیلو بکشید.

میوه فروش: خیلی خوب، شما راضی باشید. بفرمانید این دو کیلو انبه. دیگر چه
لازم دارد؟

خانم بشیر: انگور چند است؟ نارسیده و ترش که نیست؟
میوه فروش: نخیرخانم. خوب رسیده و خیلی شیرین است. از شما کیلویی بیست و
چهار روپیه حساب می کنم.

خانم بشیر: اگر ارزان حساب کنید دو کیلو می خرم.
میوه فروش: بفرمانید، این هم دو کیلو انگور، کیلویی بیست و دور روپیه، دیگر چه
می خواهید.

خانم بشیر: دیگر کافی است. لطفاً حساب کنید. پول چقدر شد؟
(خانم بشیر پول می پردازد)

خانم بشیر: متشرکرم آقا، خدا حافظ
میوه فروش: به سلامت، خوش آمدید
(طاهر سبد پر از میوه را بر می دارد و به طرف ماشین می رود)

(دکتر آفتاب اصغر)

فرهنگ

اعضای خانواده	: افراد خاندان	میوه فروشی	: چپاول کی دکان
وظیفه	: فرض	دور تختخواب	: پنگ کے گرد
انتظار	: توقع	در صورتیکه	: جبکہ
بفرمانید برویم	: آئیے چلیں	کفش	: جوتا

روبروی : بالقابل، سامنے	ماشین : کار، گاڑی
چہ فرمایشی دارید : کیا حکم ہے	چشم خانم : بہت بہتر نیکم صاحبہ
موز : کیلا	انہ : آم
پرتقال : مالٹا	ھلو : آڑو
کیلو : کیلوگرام (ایک ہزار گرام)	فصل : موسم
مشتری : گاہک	چند می فروشید : کتنے میں بیچتے ہیں؟
چقدر بکشم : کتنے تو لوں؟	چندیں رقم : کئی قسم کے مختلف قیمت کے
نارسیدہ : کپا	چند است : کیا بھاؤ ہے؟
بفرمانید این ہم : مجھے یہ رہے	ترش کہ نیست : کھانا تو نہیں
سبد : نوکری	دیگر : اور، مزید
بہ سلامت (بروید) : سلامتی سے جائے، خیر سے جائے	
کیلو بی ہیجده روپیہ حساب کنید : کلو کے انمارہ روپے لگائیں۔	